

گوئتر گراس



ترجمه هادي محمدزاده



منابع: « نیویورک-تایمز » و « گاردین »
« گوئتر گراس » به صورت طبیعی در فضای پس از جنگ رشد کرد و شکوفا شد. او خوانده شده و به خوانده شدن ادامه می دهد. در یک مقطع، بیش تر از 800000 نسخه از « طبل حلبی » در آلمان به فروش رفت. هیئت منصفه ای فرانسوی آنرا به عنوان بهترین کتاب خارجی سال برگزید. طبال جوان با چشم‌های آبی نافذش پشت وپترین هر کتابفروشی کمین می کند تا با یک کتاب منحصر به فرد عابرین را ، به دام اندازد. « گوئتر گراس »، الفبایش را در مدارس آلمان هیتلری فرا گفت. از زمانی که «توماس مان» به شهرت بین المللی رسید تا کنون کسی جز « گراس » نتوانسته به چنین شهرتی برسد. تفاوت «گراس» و «مان» به هر حال زیاد نیست . وقتی نیروهای هیتلر می رفت که اروپا را فتح کند «مان» می توانست به عنوان نماینده فرهنگ و تمدن آلمان، خودش را سخنگوی کشورش اعلام کند و چنین امکانی برای «گراس» خارج از تصور نیست. کامیابی خیلی سریع بدو روی کرد او با تنفر مدرسه را ترک می کند و هیچ نگرانی از دریافت مدرک رسمی به دل راه نمی دهد و ترجیح می دهد که به صورت غیر رسمی تحصیل کند. او مدت ها پیش در یک ساختمان ترمیم شده ی 17 طبقه که یک زمانی فروشگاه ساخت افزار بود زندگی می کرد. زمانی در معدن پتاس کار می کرد یا سنگ می تراشید ، و زمانی در «دوسلدورف» جاز می نواخت. مدتی را هم در یک آکادمی هنری به توسعه مهارت هایش در نقاشی و مجسمه سازی پرداخت ، اما به زودی به سمت دلمشغولی اصلی اش، ادبیات کشیده شد. پدرش از یک خانواده طبقه کارگری آلمانی و صاحب یک

مغازه بقالي بود. مادرش يك كشوبياني 15 جزء يك اقليت اسلاو از منطقه «دانزیگ» بود، که در فرهنگ و زبان از لهستاني‌ها متمایز بودند. " شهر آزاد 16 " دانزیگ از جغرافیای آلمان جدا شده بود و تحت سرپرستی جامعه ملل قرار داشت اما حکومت آن بعد از 1932 به سرعت تحت سلطه نازی قرار گرفت. مثل دیگر دانش‌آموزان، "گراس" عضوی از طرفداران جوان هیتلر بود و در 1943 ترک تحصیل کرد و به عنوان مدکار نیروی هوایی شروع به انجام وظیفه کرد. يك سال بعد به خدمت ارتش فرا خوانده شد ، در آوریل 1945 مجروح شد و در 17 سالگی به وسیله امریکایی‌ها به اسارت درآمد. پس از آزادی از زندان دو سالی را روی زمین‌های کشاورزی و نیز به عنوان دستیار يك سنگ‌تراش در يك معدن پتاس شروع به کار کرد. او در جایی به شوخی گفته است: آگاهی سیاسی او از همین زیرزمین‌ها نشأت گرفته است. و در جایی نیز می‌گوید: " من نه ماه از عمرم را در معدن سپری کردم. ما ساعت‌ها با قطع برق، در تاریکی می‌نشستیم ، و منتظر می‌ماندیم تا دوباره کار را شروع کنیم. يك سوم، آدم‌های آنجا درجه‌داران نازی بودند ، يك سوم، کمونیست‌ها ، و يك سوم، سوسیال دمکرات‌ها. من می‌دیدم که چگونه نازی‌ها و کمونیست‌ها در تقابل با سوسیال دمکرات‌ها با هم متحد و هم‌دست عمل می‌کردند. سوسیال دمکرات‌ها را معقولانه‌تر می‌یافتم اما من دژي تسخیر ناپذیر در برابر همه ایدئولوژی‌ها بودم. —————

او در سال 1948 در دانشکده هنرهای زیبای «دوسلدورف» تحصیل در رشته نقاشی و مجسمه‌سازی را آغاز کرد. در 1952 برای ادامه تحصیلات به «برلین غربی» رفت و به عنوان طراح گرافیک مشغول به کار شد. در 1955 سرودن شعر را شروع کرد. او و «آنا 25» به پاریس نقل مکان کردند یعنی همان جایی که تا هنگام خلق کتاب " طبل حلبی" و انتشار آن در سال 1959، او مجبور بود به مشاغل پست تن در دهد. «موش و گربه 17» و «سال‌های سگی 18» ، که آن‌ها نیز حول شهر «دانزیگ» متمرکز بودند، "گراس" را به نویسنده پیشروی آلمان تبدیل کردند. قوت قلبی که از ناحیه این شهرت جدید، به دست آمده بود ، او را علاقه‌مند به مسائل سیاسی کرد و باعث شد که در فعالیت انتخاباتی احزاب سوسیال دمکرات شرکت کند. وقتی «ویلی برانت» صدراعظم شد، "گراس" نامزد پست احتمالی وزارت و حتی شهرداری «برلین غربی» شده بود. در 1980 در نویسندگی کمتر فعال بود ، با این وجود همچون يك سیاسی کهنه‌کار ، در روابط بین‌الملل بسیار قوی عمل می‌کرد. در اواسط سال 1980 با همسر جدیدش که ارگ‌نوازی اهل برلین بود و سال 1979 با او ازدواج کرده بود به کلکته هند رفت تا به مدت يك سال آنجا زندگی کند. ارتباطات "گراس" با منتقدین حرفه‌ای و مقاله‌نویس‌ها در نقد بخش‌های اصلی روزنامه‌های آلمان، همیشه کنایه‌آمیز و نیش‌دار بوده است. پس از فرو افتادن دیوار برلین در 1989 ، او در مجامع عمومی و در مقالاتش ، مبارزات و فعالیت‌هایش را آغاز کرد. با این که کتاب‌های «" طبل حلبی"» و «موش و گربه» او، جزء متون درسی مدارس آلمان است اما کتاب‌های جدیدش میان جوانان آلمانی از اقبال زیادی برخوردار نیست. در سال 1960 و اوایل سال 1970 در اوج شهرت و فعالیت‌های سیاسی، زمانی که فرزندانش هنوز بزرگ نشده بودند ، او و همسر اولش در برلین زندگی می‌کردند که بعدها منزلشان را به دهکده‌ای در شمال هامبورگ بردند و تنها "گراس" هر ماه حدود يك هفته به برلین می‌آمد. در اواسط 1980 با همسر جدیدش «اوته گرون 23» ، از خانه کنونی به «بلندروف» در 15 مایلی جنوب بالتیک نقل مکان کردند ، آنها بخشی از تابستان را در دانمارک و چند هفته‌ای از بهار و پاییز را در خانه‌ای در جنوب پرتغال سپری کردند. "گراس" در منزلش در «بلندروف» مجموعه‌ای از آثار نقاشی و مجسمه‌سازی خود را به نمایش گذاشته است که بازدید از آن برای هرکس افتخاری نادر است. "گراس" بیش‌تر وقتش را در «بلندروف» سپری می‌کند به جز زمانی که وقتش را به خانواده‌اش اختصاص می‌دهد به ندرت از آنجا بیرون می‌آید. مطابق اذعان شرح حال نویسنش میخائیل جی 24 او از کنترل

پدرسالارانه لذت می‌برد به عنوان مثال او به فرزندانش اصرار موكد می‌کرد که به حزب SPD یا حزب گرین 20 رای بدهند یا وقتی کوچک‌ترین پسرش برانو، به عنوان يك نوجوان 19 ساله، می‌خواست برچسب حزب دمکرات مسیحی 21 را پشت پنجره‌اش بچسباند، «گراس» او را از این کار باز داشت. روی قاب دوچرخه آری، اما در خانه نه! این گزارشی است که میخائیل جی از زندگی آن‌ها به دست می‌دهد. تقریباً اکثر شش فرزندش درگیر کار هنر شده‌اند اما نه هنر نویسندگی. «لورا» هنرور است، هلن بازیگر، رائل تکنیسین صدا، و فرانتس، نجار است. او 16 نوه دارد. او حالا فرصت دارد که به طراحی روی جلد کتاب‌هایش بپردازد. «گراس» وارث سنت رمان نویسی‌ای است که با پیکارسک 1 picaresque شروع و به امپرسیونیسم ختم می‌شود. او خودش از «استرن» 2، همتای آلمانی‌اش «جین پال» 3، «هافمن» 4، «رابله» 5، «جویس» 6، «دوبلین» 7 و «پروست» 8 نام می‌برد، از امریکایی‌ها «جان دوسپاسوس» 9 برایش از اهمیت خاصی برخوردار است اما به «ملویل» 10 علاقه ویژه‌ای دارد. او با هدف خدمت به کشورش آلمان، در 1956 آلمان را به قصد پاریس ترک کرد و از همان زمان، این شهر برایش عزیز مانده است در همین شهر بود که همسرش، آن رقاص سوئیسی را یافت. و همین جا بود که رمانی را نوشت که نامش را وارد کتاب‌فروشی‌های دنیا کرد. و این رمان مثل رمان «دکتر فاستوس» 11 «توماس مان» 2 1 بیرون آلمان نوشته شد. نخست پیش نویس داستان را همان‌طور که برایش رخ داده بر کاغذ می‌آورد، سپس کاستی‌های اثر را بر طرف کرده و شکاف‌ها را پر می‌کند، تا اینکه مطمئن شود که بخیه‌ها خود را نشان نمی‌دهند. اثر او برای برخی خرده‌گیران، ممکن است غوغای و هیاهوی رنگ‌ها بر يك پرده نقاشی عظیم باشد. او به طور قابل ملاحظه‌ای با همکاران ادبی‌اش مهربان است، به خصوص کسانی که با او عضو «گروه 47» هستند، يك کانون آزاد نویسندگان و منتقدین و غیر عضوهای مستعدی که در فواصل نامنظم برای شنیدن نظرات یکدیگر با هم ملاقات می‌کنند. و دست‌نویس‌های چاپ‌نشده را برای هم می‌خوانند. گروهی از نویسندگان جوان که با پشتکار و تلاش می‌خواهند در عرصه روشنفکری، طرحی نو دراندازند که البته بخشی از آن‌ها را هم خوانندگان معمولی تشکیل می‌دهد. هدفشان تشکیل حوزه‌ای است که نویسندگان آن با استفاده از شهرت و قریحه ادبی‌اشان، در موضوعات اخلاقی و سیاسی به چالش با دولت بپردازند و مدل فرهنگی خاص خود را به مردم پیشنهاد دهند. «گراس» بر این باور است که «گروه 47»، جانشین يك مرکز فرهنگی است که آلمان از زمانی که برلین مرکز فعالیت هنری اروپای مرکزی بود، کمبود آن را احساس کرده است. او اولین موفقیش را مدیون ملاقات‌های همین گروه بوده و مدافع سرسخت اصول آن است. «گراس» از نویسندگان با تجربه و قدیمی دوری می‌گزیند و بیشتر سعی می‌کند خود را به نویسندگان نوپا نزدیک کند. داستان‌هایش با واقعیت عجین شده‌اند. در " طبل حلبی"، او کاری را انجام می‌دهد که پیش از این به دلایل آشکاری، هیچ نویسنده آلمانی تا مدت‌ها آن را انجام نداده است: او مارکوس را خلق کرد، تصویر فراموش‌نشده‌ی از يك یهودی در آلمان نازی. نه تصویری عاطفی و احساسی و نه تصویری خشک و بی‌روح

" Hundejahre دومین رمان عمده «گراس» است، که در سال 1965 با عنوان Dog Years «سال‌های سگ» ترجمه شده است. در این کتاب نوک پیکان حمله‌اش، سردمداران معجزه اقتصادی و رؤسای اتحادیه‌های صنعتی و صاحبان روزنامه‌ها را هدف قرار داده است. آثار او کالاهای قاچاق آن‌طرف حصار هستند. نمایشنامه‌های او در هنرکرده‌های تأثیر اجرا می‌شوند و او امیدوار است که در این زمینه مراحل بالاتری را پشت سر بگذارد. «گراس» بیش از اندازه، از اقامتش در امریکا خشنود است. و منتقدین مجرب ادبی در امریکا نسبت به همقطاران‌شان در آلمان، بیشتر آثارش را درک می‌کنند. «گراس»

در مراسمی که برای بررسی یکی از رمان‌هایش به نام بی‌حسی موضعی Local Anaesthetic برگزار شده بود گفته بود: آلمان تنها کشور اروپایی است که تا سال 1966 آمریکا گرایشی در آن وجود نداشت. «گوتتر گراس» جایزه نوبل را به خاطر «طبل حلبی» برد، هجونا مه‌ای بر ضد آلمان تحت سلطه نازی و در جهت استمرار انتقاد هموطنانش از عقاید فاشیستی. اکنون نیز، دومین رمانش در مورد قربانیان جنگ جهانی دوم در آلمان (گام خرچنگ) انتشار یافته است. «جانان استیل» در گزارشی از زندگی او در شماره شنبه هشتم مارس 2003 در «گاردین» می‌نویسد:

پپی به دندان گرفته و به عنوان یک مجسمه ساز، در آتلیه‌اش کار می‌کند اما به عنوان نویسنده در یک اتاق بزرگ‌تر که روی هم رفته تاریک و غم‌افزا به نظر می‌رسد، به کار نوشتن مشغول می‌شود. پشت تریبونی چوبی که نوشته‌هایش را در آنجا شکل می‌دهد می‌ایستد و یا دور اتاق برای ژرف‌اندیشی بیش‌تر روی یک کلمه به قدم زدن می‌پردازد درست مثل یک نقشه‌ریز و طراح مغرور. خودش می‌گوید که به تماس مستقیم دستش به قلم و کاغذ علاقه دارد، پس از چند بار کلنجار رفتن با متن پشت دستگاه تایپ آبی قابل حملش می‌نشیند تا نسخه خوانایی از نوشته‌اش را تحویل سردبیران دهد. با پیش‌خند بی‌رلب می‌گوید:

" من در مقابل کامپیوتر شخصی مقاومت کرده‌ام، مشهورترین نویسنده در قید حیات آلمان در سن 75 سالگی هنوز انسان پر شور و بی‌قراری است. بیش‌تر اوقاتش را درگیر کارهای سیاسی است، و اخیراً انرژی‌اش را روی بحران عراق متمرکز کرده است. چند مقاله فرجام‌خواهی ضد جنگ را امضا کرده و چیزهایی را هم در همین زمینه خودش نوشته است. او ادعا می‌کند که برای رسیدن به آرامش و تمدد اعصاب، مجسمه‌سازی می‌کند. نمونه‌هایی از کارهایش را که به صورت برنزه ساخته برای فروش به مونیخ فرستاده است. اغلب او را «وجدان ملت آلمان» می‌نامند او می‌گوید:

" هر خانواده‌ای در این کشور تجربه دو جنگ جهانی را دارد، دو جنگ جهانی، با ویرانی‌ها و خرابی‌های عظیم، میلیون‌ها کشته، و شهرهایی که به خرابه تبدیل شدند. اکنون ذهنیت مردم تغییر کرده است. هر نسلی با عواقب این مسئله روبرو شده است. او اغلب این عقیده را که در بیرون از آلمان شایع شده که او و دیگر آلمانی‌ها مصالح‌گرای و صلح‌طلب شده‌اند را رد می‌کند، او توضیح می‌دهد که تصویر دقیق‌تر، این است که آلمانی‌ها جنگ را به عنوان آخرین ملجأ و پناهگاه و توسل رد نمی‌کنند اما آن‌ها آموخته‌اند که پیش از هجوم با دقت و به نحو خاصی فکر کنند. موقعیت جدید گراس به عنوان یک آلمانی کنش‌ور و فعال، یک تجربه نادر است. از روزی که نخستین رمانش «طبل حلبی» با سبک نگارش سورئالیش و مچل کردن و دست انداختن عقاید حزب نازی و محیط خرده بورژوازی که هیلتریزم به آن رونق داده بود، در 1959 به منصفه ظهور رسید، موضع عادی «گراس»، همچون یک منتقد سختگیر اجتماعی، تحریک‌آمیز و سازش‌ناپذیر است که هموطن‌هایش را مجبور می‌کند که خودشان را و گذشته‌اشان را محک بزنند، و از مباحثات ستیزه‌جویانه او لذت ببرند. «ایوا فیگس» 22، نویسنده‌ای که در آستانه جنگ همچون یک بچه پناهنده یهودی، از برلین به بریتانیا آمد به سرعت فهمید که «طبل حلبی» همان کتاب تولیدی پس از جنگ است که آن‌ها انتظار آن می‌روند.

این کتاب با تراژدی رایش سوم و با انرژی و حوزه‌ای گسترده سر و کار دارد. ابتکارآمیز، مهیب، عجیب و غریب و به طرز فاحشی مهم جلوه می‌کند. هیچ کدام از رمان‌های دیگرش به چنان شهرتی نرسیده است، اگر چه او هر کتاب جدیدی که منتشر می‌کند یک حادثه جدید در آلمان به شمار می‌رود. وقتی «گراس» جایزه نوبل ادبیات را در

1999 از آن خود کرد ، کمیته جایزه‌دهنده به طرز ویژه‌ای نام کتاب " طبل حلبی" را ذکر کرد

ببقراري و شورمندی‌اش، به نحو سودمندی محسوس است. از زمان بردن جایزه نوبل، ایمن و انکارناپذیر شده است. «هانس کریستوف باخ» رمان نویسی می‌گوید: او در زمانه خود به یک کلاسیک تبدیل شده است ، او بسیار جاه طلب و بلند پرواز و برخی اوقات پرخاشگر است. اما حالا تا حدود زیادی کوتاه آمده است ، که این خوب است. «باخ»، گراس را به عنوان یک شهروند بومزاد مورد تحسین قرار می‌دهد و در ادامه می‌افزاید: " همیشه گشاده‌رویی و راستکاری و امین است. مخاصمه‌جو و اهل دسیسه و خدعه نیست.

او پیش‌تر از هر نویسنده‌ی حال حاضر آلمان زبان به اعتراض می‌گشاید. "گراس" خود اذعان دارد که دمکراسی به او اجازه می‌دهد که دهانش را باز کند ، و مثل یک شهروند زبان به اعتراض بگشاید. آخرین رمان "گراس" گام خرچنگ¹³، یکی از جسورانه ترین رمان‌های اوست. این رمان در مورد بیش از 8000 نفر از مردم آوارهای است که ژانویه 1945، در کشتی « ویلهلم گاستلوف¹⁴» در دریای بالتیک هدف یک زیر دریایی روسیه قرار می‌گیرند و قربانی می‌شوند این قربانیان چند صد تن از نیروهای آلمانی هستند اما اکثرشان زنان و کودکان هستند. نادیده‌گرفته ترین روایت از جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن است. فیلمی راجع «گاستلوف» در 1950 به نمایش گذاشته شده بود اما به سرعت ، به فراموشی سپرده شده

بود
او خود در این مورد می‌گوید:
" در آلمان شرقی این موضوع یک تابو شده بود. و این همان چیزی بود که مرا درگیر آن می‌کرد. من در «سال‌های سیگی¹⁴» این موضوع را لمس کرده بودم اما نمی‌توانستم یک روش ادبی برای پرداختن به آن پیدا کنم. در نتیجه سعی کردم آن را در قالب رمان بریزم. من نمی‌خواستم گزارش واقعه ارائه دهم. خود خانواده "گراس" جزو آوارگان بودند. مادرش قبل از این که در سال 1945 فرصت فرار از شهرشان «دانزینگ» (در لهستان کنونی گدانسنگ) داشته باشد، به وسیله سربازان روسی مورد تعدی قرار می‌گیرد ،

او می‌گوید:
هرگز مادرم از این ضربه‌ای که بر او وارد شده بود با من چیزی نگفت بعد از مرگش این را از خواهرم شنیدم که در آن زمان 14 ساله بود و همه چیز را دیده بود. گام خرچنگ اولین کتاب از یک نویسنده آلمانی نیست که به موضوع قربانیان آلمانی می‌پردازد
او می‌گوید:
از یک نگاه می‌توانید بگویید که کتاب خیلی قدیمی است. اما شما داستان را از زاویه دید³ نسل می‌بینید.

کتاب می‌خواهد به این سوال پاسخ دهد که چرا جوانان آلمانی ، به وسیله عقاید نئو نازی جذب شدند دلیلی که "گراس" می‌آورد این است ، که تاریخ دوره نازی هنوز به طور ناشایسته‌ای در مدارس و رسانه‌های آلمان درس داده می‌شود. از این که هنگام مسافرت خانواده‌اش به انگلستان آن‌ها با نوعی پیش‌داوری و تعصب در مورد آلمان با آن‌ها روبرو شده‌اند به بدی یاد می‌کند. " در جایی می‌گوید: من نمی‌توانم تصور بکنم که این اتفاق در کشوری که اسم آن این همه خوب در رفته است بیفتد. اکنون آلمان به کشوری نرمال و طبیعی تبدیل شده است که سهمی از آن مدیون

«گراس» است. او از مسئله تعجب مي‌کند که چرا انگلستان نبايد هر چه صادقانه‌تر، با گذشته‌اش روبرو شود. "برخي اوقات تعجب مي‌کنم که چقدر جوان در انگلستان وجود دارد که شناخت کمي راجع تاريخ طول و دراز جنابيت‌ها در طول دوره‌هاي مستعمره‌سازي دارند. در انگلستان اين موضوع به يك «تابو» تبديل شده است. "او از اين حرف‌ها اينگونه نتيجه مي‌گيرد که: "به عراق نگاه کنيد. اين ستيزه و کشاکشي که در کشور عراق مشاهده مي‌شود ريشه در تاريخ مستعمراتي دارد، اين را فراموش نکنيد.

«گونتر گراس»

متولد اکتبر 1927

: «دانزیگ»، با نام کنونی گدانسنگ در لهستان ،

تحصیلات:

43 - 45 تحصیل و خدمت در ارتش و نیروی نظامی ؛

48 - 51 آکادمی هنر دوسلدورف ؛

53 - 55 آکادمی هنرهای زیبای برلین غربی.

وضع خانوادگی :

1954 ازدواج با آنا شوارتس (تولد راتول و توینس فرانز) ،

61 تولد لورا ،

65 تولد برانو

78 طلاق

دو فرزند دیگر،

74 هلن ؛

78 نله ؛

79 ازدواج با اوته گرون

کتابهای ترجمه شده به انگلیسی

شعر:

1969 اشعار گونتر گراس ؛

78 19 شورش و شعرهای دیگر

رمان‌ها:

1962 " طبل حلبی" ؛

63 موش و گربه ؛

65 سال‌های سگی ؛

70 بی‌حسی موضوعی؛

73 از خاطرات یک حلزون؛

78 سفره ماهی ؛

81 دیدار در تلگته

92 آوای غوک

99 قرن من ؛
2000 دور تر از دور ؛
2003 گام خرچنگ.
نمایشنامه‌ها:
1972 کارگران تمرین قیام می‌کنند.
جوایز خیلی مهم:
1999 جایزه نوبل ادبیات
دکترای افتخاری دانشگاه‌های آمریکا
جایزه بهترین کتاب خارجی سال از سوی منتقدان ادبی فرانسه

- 1 - پیکارسک picaresque وابسته به ادبیات داستانی که قهرمان آن رند و ولگرد است.
- 2- Sterne
- 3- Jean Paul
- 4- Hoffmann
- 5- Rabelais
- 6- Joyce
- 7- Doblin
- 8- Proust
- 9- Dos Passos
- 10- Melville
- 11- Doctor Faustus
- 12- Thomas Mann
- 13- Crabwalk
- 14- Wilhelm Gustloff
- 15- (گویش لهستانی که در شمال آن کشور رواج دارد)
- 16- (شهری که توسط سازمان ملل یا سازمان مشابهی اداره می‌شود)
- 17- Mouse Cat and
- 18- Dog Years
- 19- (Social Democratic Party)
- 20- Green
- 21- Christian Democrat
- 22- Eva Figes رمان‌نویس و فمینیست آلمانی متولد برلین.
- 23- Ute Grunert
- 24- Michael J rgs
- 25- آنا شوارتس

GUNTER GRASS